

بازهم درباره

ضرورت مبارزه برای شکل مستقل کارگری

حشمت

بنا به دعوت نشریه کارگر امروز سمیناری پیرامون "تشکلهای مستقل کارگری" برگزار گردیده است. در این سمینار رضا مقدم درباره این موضوع سخنرانی کرده و در آن با "تعبیر متفاوت از شکل مستقل کارگری" برخورد نموده، و مواضع جریانات دیگر را مورد نقد قرار داده است. یکی از جریانهائی که مورد نقد آقای مقدم قرار گرفته، موضع سازمان ماست که در این نوشته تلاش خواهیم کرد که به آنها پاسخ بگوییم.

چارچوب اصلی موضع ما

قبل از بررسی انتقادات آقای مقدم لازم است، هسته اصلی موضع ما بیان شود، تا در پرتو آن، سفسطه بازی و بی پرنسیپی آقای مقدم قابل رویت گردد.

الف- ما کمونیست هستیم و معتقدیم بدون اتحاد و شکل طبقاتی کارگران، نه میشود سرمایه داری را برانداخت، و نه میشود به سوسیالیسم دست یافت. پس به مسائل مربوط به این اتحاد و شکل طبقاتی حساسیت داریم و از هر چیزی که فکر میکنیم مانعی در سر راه این اتحاد و شکل ایجاد کند، انتقاد میکنیم و با آن وارد مجادله خواهیم شد.

ب- میدانیم که کارگران نه همه یک نظر و ایدئولوژی دارند و نه به یک حزب تعلق دارند، و باز میدانیم که غالب آنها اصلاً درحزبی مستقیم، یا غیرمستقیم شرکت ندارند، و حالا حالاها، کشاندن آنها به شکل حزبی واحد هدفی دست یافتنی نیست (البته اگر اصلاً چنین هدفی دست یافتنی باشد) کارگران انبوه تر و پرشمارتر از آنند که در یک حزب واحد جای بگیرند.

ج- فکر میکنیم که اتحاد و شکل اقتصادی کارگران - که البته فقط یکی از وجوه اتحاد و شکل طبقاتی آنهاست و نه بیشتر- آسانتر از تشکلهای فرهنگی و سیاسی ناظر بر کل طبقه میتوانند شکل بگیرد و دوام و بقای اتحاد و شکل اقتصادی نیز بیشتر از حوزه های فرهنگی و سیاسی است. زیرا نظام سرمایه داری تکیه گاه اصلی خود را بر "اجبار اقتصادی" قرار میدهد، بنابراین کارگران درعرصه اقتصادی سریعتر و روشنتر از حوزه های دیگر موقعیت و جایگاه طبقاتی شان را درمییابند.

د- حقیقت غیرقابل انکار این است که در چپ ایران، گرایش غالب تاکنون این بوده است که منطق وجودی شکل توده ای غیرحزبی (واژه تشکلهای کارگری) نادیده گرفته میشده است. و هرچریان چپ

میخواسته، تشکلهای توده ای و ازجمله تشکلهای کارگری را به زائده حزب خود تبدیل کند. غالب فعالین چپ فکر میکرده اند که شکل توده ای ئی که زیر نگین حزب آنها نباشد، بهتر که از بین برود. این نه افتراست و نه یک تعمیم شتابزده. همه جا میشود این گرایش را برشمرد، درواقع خلاف این پراتیک تاحدی استثناء بوده است.

اگر این چهار نکته را نه درتقابل باهم، نه منفک از هم بلکه در یک کلیت مشاهده کنیم، روشن

میشود که اصرار و تأکید ما، تلاشی است برای متوجه کردن فعالان و جریانهای جنبش چپ اولاً به ضرورت سازماندهی توده ای کارگران بعنوان یکی از حیاتی ترین مقدمات شکلگیری یک جنبش توده ای معطوف به سوسیالیسم، و ثانیاً به راههای عملی و الزامات حیاتی این سازماندهی، یعنی یادآوری این نکته که مرزبندیهای ایدئولوژیک را آنقدر مورد تأکید قرار ندهید که مرزبندیهای طبقاتی را تحت الشعاع قرار بدهد. بحثهای ما پیرامون تشکل مستقل کارگری در متن چنین تلاشی قابل فهم است. این بحثها در ادبیات ما نه امروز شروع شده، و نه مقاله ای که رضا مقدم به آن اشاره کرده تنها مقاله راه کارگر در این ماجراست.

ما در پانزده سال گذشته مدام روی این خط، روی این تأکیدات پای فشرده ایم و همه این تأکیدات از اهمیتی برمیخیزد که ما برای سازماندهی جنبش کارگری و صف آرائی طبقاتی قائل هستیم. انکار این حقایق اگر از روی غرض ورزیهای ناسالم نباشد، دستکم از بی اطلاعی مدعی حکایت دارد.

متد بحث حزب کمونیست کارگری و شیوه معرفت شناسی آقای مقدم

نگاهی به بحثهای حزب کمونیست کارگری در سالهای اخیر نشان میدهد که جریان مزبور متدی را کشف کرده است که به کمک آن میکوشد، نشان دهد که نسبیّت مساوی است با ذهنیت. یعنی اگر درباره مسئله ای نظرات گوناگون وجود داشته باشد عینیت آن مسئله و پدیده منتفی میگردد. ما پیشتر شاهد کاربست این متد از طرف منصور حکمت درباره مسئله دمکراسی و مسئله ملی بوده ایم. بعنوان مثال آقای حکمت میگوید دمکراسی مقوله ای است "دارای روایتهای مختلف"، "مبهم، تفسیر بردار و نامعین" پس دمکراسی مساوی است با "تعبیر داخلی و سوژکتیو". البته این متد معنایی جز بی اعتقادی به قدرت خرد، تجزیه و تحلیل و استنتاج انسان ندارد. بعلاوه صرفاً دمکراسی و مسئله ملی نیست که دارای "روایتهای مختلف" "مبهم و

تفسیر بردار" هستند، مقولات طبقه، پرولتاریا، سوسیالیسم و... نیز دارای تفسیرهای متعدد و متنوع میباشند آیا برطبق متد آقای حکمت: پرولتاریا بدلیل تفسیرهای مختلف پیرامون آن عینیت ندارد و امری است "داخلی و سوژکتیو"؟! این متد برخورد به مسائل صرفاً به آقای حکمت محدود نمیگردد، رضا مقدم نیز آنجا که میگوید "اولین مشکل برای ورود به این بحث فقدان یک تعبیر واحد از عبارت "تشکل مستقل کارگری" است. تعابیر متفاوتی از این عبارت وجود دارد. در هر کشور بسته به اینکه این عبارت در چه زمانی، توسط چه کسانی و با چه هدفی مطرح شده است، تلقی عمومی از آن با یک کشور دیگر تفاوت دارد. این تعابیر موجود هر یک تاریخی پشت سر خود دارند و موضوع بحث چپ و راست در جنبش کارگری و سوسیالیستی بوده اند. بنابراین نمیشود با یک آری یا خیر با "تشکل مستقل کارگری" موافقت یا مخالفت کرد. از همین متد که وجه مشخصه آن چیزی جز لادری گری و سفسطه بازی نیست استفاده میکند. آقای مقدم میگوید چون پیرامون "تشکل مستقل کارگری"، "تعابیر متفاوت" وجود دارد پس مسئله توطئه بورژوازی است، چونکه محمد رضا شاه، جرج لاج، لاجوردی، کارگر تبعیدی، راه کارگر همه از نوعی تشکل مستقل کارگری دفاع میکنند. هم ارز قرار دادن راه کارگر با محمد رضا شاه را البته نمیتوان چیزی جز بی پرستی نام نهاد. برآستی چگونه قابل تصور است که فردی تشکیلاتی را که هر ایرادی داشته باشد، لااقل این حسن را داشته که در پانزده سال گذشته، مدام روی ضرورت سازماندهی توده ای کارگری تأکید کرده است، مخصوصاً در کشوری که هر اشاره به تشکل توده ای کارگری مساوی با "اکونومیسم" تلقی میشده است، با محمد رضا شاه مقایسه کند. البته این تصور از جریانی که حزبی تقریباً با همان خطوط فکری خود را "یعنی کومه له را" نیروی بینابینی

سناریو سیاه و سفید قلمداد کند، بعید نیست. منظور از طرح این بی پرنسیپی، گله‌گزاری نیست، بلکه هدف اینستکه مسئله تشکل مستقل کارگری یک مسئله واقعی است که حزب کمونیست کارگری از جمله سازمانهایی است که درمورد آن موضع روشنی دارد و سازمان ما نیز دراین مورد موضع روشنی دارد و البته مخالف با موضع آنها. اختلاف نیز بر سر اینستکه ما میگوئیم سطح حزبی یکی از سطوح مبارزاتی کارگران است و مرزبندیهای آن نباید عیناً به سطوح دیگر تسری داده شود. دو جریان کارگری یا طرفدار سازماندهی کارگری میتوانند در سطح حزبی و سیاسی اختلافاتی جدی داشته باشند ولی درعین حال در سطح یا سطوح دیگری بتوانند با هم همکاریهایی داشته باشند. اما موضع حزب آقای مقدم این است که هرکس که مثل ما نباشد حتماً دشمن طبقه کارگر است. بهترین نمونه، همین بحث درباره تشکل مستقل کارگری است. ما معتقدیم این نظر و این برخورد به سازمانیابی طبقاتی کارگران چه در سطح اقتصادی و چه در سطوح دیگر صدمه میزند. بحث فقط برسر اتحادیه نیست، ولی چون فعلاً بحث اخص ما اتحادیه است خودمان را به آن محدود میکنیم. ما میگوئیم این شیوه برخورد، تشکلهای کارگری را شقه شقه میکند و تشکل کارگری تا آنجا مطلوب تلقی میشود که زیر نفوذ حزب مورد علاقه ما (یا حزب ما) باشد و یا دستکم زیر نفوذ یک حزب دیگر کمونیستی نباشد. دلیل این مسئله نیز روشن است. همه یا اکثر کارگران ایران، مسلم است که در زیر نفوذ حزب کمونیست کارگری یا هیچ سازمان چپ دیگر نیستند و درچشم انداز مشهود کنونی چنین احتمالی هم وجود ندارد. نتیجه این میشود که با این متد برخورد، حزب کمونیست کارگری نمیتواند به سازمانیابی کارگران کمک کند، بلکه ممکن است به آن صدمه بزند. از همین روست که ما ضرورت بحث درباره این مسئله را لازم میدانیم البته نه برای جنگ لفظی با جریانات دیگر، بلکه برای مقابله با یک فرهنگ عقب مانده درجنبش چپ.

نکته دیگری که درباره متد برخورد آقای مقدم حائز اهمیت است، شیوه تفکر و استدلال اوست. این شیوه استدلال از یک بیماری حاد رنج میبرد و آن این است که همیشه بجای اینکه به دنیای واقعی بیندیشد، به این میاندیشد که مدام با مخالفانش مرزبندی کند. گفتن ندارد که این شیوه تفکر از لحاظ معرفت شناسی بشدت لنگ است و از لحاظ علمی بسیار گمراه کننده، که سرانجامی جز هیپنوتیزمی که صاحبش درآن گرفتار شده باشد دربرندارد. حقیقت اینستکه تضاد و تقابل هیچ گروه، حزب یا طبقه اجتماعی با دیگری مطلق نیست. بعبارت دیگر آنها درهمه موارد و مسائل ضرورتاً دیدگاههای متقابل و متضادی ندارند. بنابراین غالباً اتفاق میافتد که دریک مسئله معین و در موردی معین و در دوره ای معین یک حزب انقلابی موضعی مشابه یا همسو با یک حزب کاملاً ارتجاعی داشته باشد. مثلاً همین الان درایران. جریانات سیاسی متعددی با اصل ولایت فقیه مخالفند ولی معلوم است که همه مخالفان ولایت فقیه ضرورتاً جریانات و افرادی مترقی نیستند. اما جریانات و افراد مترقی نمیآیند به صرف اینکه مرتجعان هم با آن مخالفت میکنند، درمخالفت کاملاً برحق شان با این اصل ارتجاعی سست شوند و دودلی نشان بدهند. آقای مقدم در سخنرانی مزبور چنین حرکت میکند که ابتدا همه طرفداران استقلال اتحادیه را برمیشمارد و درکنار هم ردیف میکند، بعد بین آنها رابطه برقرار میکند و سپس اعلام میکند که همه طرفداران چپ دنباله رو نظر جریاناتی مرتجع قرار گرفته اند. دراین سناریو ابتدا محمدرضا شاه، بعد جرج لاج، آنگاه لاجوردی و در انتها کارگر تبعیدی و راه کارگر وارد صحنه میشوند و نظرات اولی به دیگری سرایت میکند و این روند تا آخر ادامه مییابد. درنقد این متد باید گفت اولاً اثبات اینکه فلان نظر که از طرف یک جریان چپ ارائه میگردد، از طرف راستها و مرتجعان هم مقبول و مطلوب است، دلیلی بر نادرستی آن نظر نمیشود. هم اکنون خلیها طرفدار کنترل جمعیت درایران هستند، ولی همه میدانیم که بنیان گذار تئوری کنترل جمعیت، آقای مالتوس بوده است که یک مرتجع تمام عیار در تاریخ

اقتصاد و جمعیت شناسی است. ولی آیا این بخودی خود دلیل برنادرست بودن تز کنترل جمعیت میشود؟ آقای مقدم درایران آیامخالف کنترل جمعیت است؟ ثانیاً توافق دو جریان دریک مورد و دریک مقطع، دلیل بر توافق آنها درهمه موارد و حتی درباره همان مسئله درمقطع های دیگر و یا توافق آنها درباره کل جوانب مسئله نمیشود. مثلاً میشود دو جریان کاملاً متضاد درمورد کنترل جمعیت درایران موافق باشند ولی درباره نحوه عملی کردن آن ودلائل موافقت با آن دنیائی اختلاف داشته باشند. این شلتاق بازی است که توافق دوجریان دریک مسئله به توافق آنها درباره تمام مسائل یا تمام جوانب آن مسئله تسری داده شود و تعبیر شود. ثالثاً دلیلی ندارد که دو جریان هم نظر یا همسو درباره یک مسئله یا دریک مقطع، ضرورتاً یکی به دنبال دیگری افتاده باشد و حرف آنرا نشخوار کند و به آن ملحق شود. میشود هرکدام متناسب با منطق حرکت و تفکرشان (ونه به تقلید از دیگری) خط خاصی را تعقیب کنند، صرفنظر از اینکه حالا یا قبلاً کسی آنرا دنبال میکرده یا میکند یا نه. مثلاً همین الآن جمهوری اسلامی به این فکر افتاده که نرخ افزایش جمعیت را پائین بیاورد، زیرا دریافته است که نرخ بالای افزایش جمعیت بی ثباتی سیاسی بوجود میآورد و رژیم را به مخاطره میاندازد. این دلیل جمهوری اسلامی است دراین مسئله. ولی دلیل مخالفان رژیم که با این کار موافق هستند، مسلماً این نیست که نگذارند رژیم به مخاطره بیفتد و تازه درمیان مخالفان رژیم هم، هرکس برای خودش دلائل ویژه ای نیز دارد و از زاویه

خاصی به مسئله مینگرد و البته لزوماً نه در همه جا متفاوت با دیگران. یعنی هرکس با منطق حرکت و تفکر خودش دراین رابطه موضع میگیرد و طبعاً به منافع خودش میاندیشد. رابعاً کسی که اصرار دارد مبدا در هیچ نقطه ای موضعی مشابه وهمسو با جریانهای دیگر و از جمله جریانهای مرتجع داشته باشد، بطور ضمنی دیگران را عاقل تر و داناتر از خودش میداند و پیش خودش میگوید وقتی بورژوازی چنین نظری دراین مسئله دارد، خوب طبیعی است که به منافع خودش فکر کرده است و از آنجا که او بهتر از من دنیا را میفهمد، پس این نظر به نفع اوست و نه به نفع من. پس من باید درست موضعی را بگیرم که درمقابل نظر دشمن دانای من باشد. این نحوه تفکر در واقع یک جهت یابی از طریق حرکت دشمن است. دشمن همه دان و همه توان است، پس آنچه میگوید حکمتی دارد و حتماً به نفع اوست که دارد میگوید، پس باید از آن احتراز کرد! معلوم است که چنین تفکری چقدر درعمل میتواند گمراه کننده باشد. خامساً چنین شیوه تفکری را نمیشود با انسجام بکاربست و صاحب این شیوه تفکر حتماً قواعد بازی مورد دفاع خودش را نقض میکند. زیرا دنیا پیچیده تر از آنست که درهمه حوزه ها و درهمه موارد بیک دنیای دو قطبی تبدیل بشود، و درهمه موارد قطبها یکسان باقی بمانند. مثلاً کسی که بیش از حد بخواهد دریک موردی با جمهوری اسلامی مرزبندی کند، ممکن است به مواضع مشترک با عده دیگری که آنها هم مرتجع هستند، رانده شود، یا اگر کسی بیش از حد بخواهد با امپریالیسم مرزبندی کند ناچار به مواضعی میافتد که ممکن است یک جریان فاشیستی هم داشته باشد. هرجریانی درآن واحد نمیتواند درباره یک مسئله معین، دریک مقطع معین، با همه جریانهای دیگر مرزبندی داشته باشد. بهترین نمونه را از همین نوشته خود آقای مقدم بدست داد. مقدم میگوید طرفدار استقلال اتحادیه ها از دولت است، بسیار خوب، فرض کنیم او دراین نظر خودش ثابت قدم باشد و طرفدار استقلال اتحادیه از دولت حتی در دولتی باشد که حزب کمونیست کارگری تشکیل میدهد. اما او همانجا یادآوری میکند که سفارتخانه های انگلیس و آمریکا در دوره شاه درایران "وابسته کارگری" داشتند و بنحوی از سیاست ایجاد اتحادیه های مستقل از دولت که بتوانند درمیان کارگران اعتباری داشته باشند تا بتوانند با کمونیسم بنحوی موثر مبارزه کنند، حمایت میکردند و برای اینکار کارگرانی را به آمریکا و انگلیس میبردند و غیره. و لاجوردی و لاج نیز همین نظر را دارند بیان و

تبلیغ میکنند. بسیار خوب، معلوم میشود که آقای مقدم درباره استقلال اتحادیه از دولت، با آمریکائیا و انگلیسی ها و لاج و لاجوردی مواضع مشابهی دارد. یا لاقلاً باید بپذیریم که آنها نیز در مواردی حرف آقای مقدم را دارند میزنند (هرچند که دهه ها قبل از مقدم آنرا گفته باشند!) باین ترتیب آقای مقدم توی تله ای افتاده است که میخواسته از آن بگریزد و با امپریالیستها و طرحها و توطئه های آنها برای جنبش کارگری درایران (که قاعدتاً حالا نیز باید طرفدار چنین نظری باشند، چون نمیخواهند تشکلهای کارگری تحت نفوذ جمهوری اسلامی باشند) هم جهت شده است. آقای مقدم البته وقتی از مخالفان صحبت میکند تشکلهای "غیردولتی" را توی گیومه میآورد تا بگوید که آنها واقعاً نمیخواستند تشکلهای غیردولتی بسازند. ولی این تدابیر فایده ای ندارد. زیرا اولاً نمیشود انکار کرد که آنها مثلاً با شاه مخالف بودند که نمیگذاشت اتحادیه مستقل از آپاراتهای دولتی بوجود آید و میخواست همه چیز زیر کنترل دولت و دربار باشد. ثانیاً آنها اگر میخواستند نظراتشان را در اتحادیه ها تزریق کنند و اگر نمیخواستند بشیوه زمختی که شاه میخواست تزریق کند، قاعدتاً از طریق همان "روابط تنگاتنگ سیاسی، مالی، تشکیلاتی" میبایست تزریق کنند که آقای مقدم نیز میخواهد نظرات خودش را تزریق کند و میگوید اصلاً نمیشود این "روابط تنگاتنگ" را قطع کرد. بسیار خوب چرا تشکلهای مستقل آنها، "غیردولتی" توی گیومه قلمداد میشوند و تشکلهای آقای مقدم واقعاً مستقل از دولت؟ جدا از سفسطه بازی آیا تشکل مستقل از دولت تعریفی دارد یانه؟ یا تشکلهای بورژوازی حتماً توی گیومه است و مال آقای مقدم حتماً واقعی؟ ثالثاً تردیدی نیست که آنها میخواسته اند و میخواهند در تشکلهای "مستقل" مورد نظرشان اعمال نفوذ کنند و حتی با شیوه های غیراصولی، مثلاً از طریق دادن کمک مالی به عمال خودشان، از طریق آموزش دادن آنها و دریک کلام از طریق "روابط تنگاتنگ" در همه حوزه ها. و لابد آقای مقدم اینها را شیوه های غیراصولی میداند که معتقد است آنها تشکلهای "غیردولتی" توی گیومه میخواستند بسازند نه تشکلهای واقعاً مستقل از دولت. بسیار خوب. آقای مقدم که میخواهد اتحادیه واقعاً از دولت مستقل باشد، آیا از شیوه هائی که آنها برای اعمال نفوذ در تشکلهای "مستقل" بکار میبندند، اجتناب خواهد کرد؟ اگر آری پس چرا از "روابط تنگاتنگ مالی، تشکیلاتی و سیاسی" دفاع میکند؟ اگر حزب کمونیست کارگری قدرت دولتی را در دست داشته باشد و درعین حال دارای "روابط تنگاتنگ" همه جانبه با اتحادیه های کارگری باشد، آیا آن اتحادیه ها "غیردولتی" توی گیومه نمیشوند؟ اگر نه از روابط و امکانات مزبور استفاده نخواهد کرد، درآنصورت چرا مال آنها را اتحادیه های "غیردولتی" توی گیومه میداند؟ لابد آقای مقدم خواهد گفت استقلال به معنای فقدان رابطه میان احزاب و دولت و اتحادیه ها نیست. آری این حرف درست است و با ملاحظاتی قابل فهم. اما این ملاحظات: اولاً باید دریک نظام سیاسی، آزادی احزاب بطور واقعی وجود داشته باشد و به بهانه منافع پرولتاریا همانگونه که آقای حکمت در پاسخ به سئوالی که آیا بورژوازی میتواند حزب خود را داشته باشد، طرح کرده، محدود نگردد، این آزادی احزاب نباید تحت سلیقه های حزب حاکم محدود شود. ثانیاً علاوه بر آزادی احزاب، آزادی اتحادیه ها هم وجود داشته باشد. تا اگر کسی نخواست در فلان اتحادیه باشد بتواند در اتحادیه رقیب باشد یا اتحادیه رقیبی درست کند. و ثالثاً "روابط تنگاتنگ" معنای روشن و تعریف دقیقی داشته باشد و نشود آنرا طبق اراده طرف غالب یا زورمند دستکاری کرد. درآن صورت معلوم خواهد شد که دفاع از استقلال اتحادیه از احزاب و دولت نه به معنای عدم ارتباط مبارزه سیاسی و اقتصادی است و نه حرفی مهم.

رابطه تشکل مستقل کارگری با سیاست

رضا مقدم میگوید "براساس مقاله ضرورت دفاع از استقلال تشکل اتحادیه ای، از نظر راه کارگر اتحادیه باید مستقل از دولت و احزاب و سیاست باشد. مقاله نشریه راه کارگر لزوم استقلال اتحادیه از دولت و حزب را صریحاً و مستقیماً میگوید اما از اینکه صریحاً بگوید و بنویسد که اتحادیه باید مستقل از سیاست باشد، فعلاً طفره میرود". در اینجا ما بایک تحریف آشکار و یک روحیه ناسالم سیاسی مواجه ایم. چرا که در همان مقاله چنین گفته ایم "جنبش کارگری باید با هر نوع تفکری که خواهان جدایی کارگران از سیاست یا جدایی از احزاب کارگری هستند، به مبارزه برخیزد. کسانی که مخالف فعالیت احزاب در درون تشکلهای کارگری هستند، خواه آگاه باشند یا نه، خواه نیت خیر داشته باشند یا نه، عملاً در موضعی قرار میگیرند که جوهر آن اینست: "سیاست به کارگران ربطی ندارد و حریم "رجالان" است، یا سیاست به افراد "سیر" تعلق دارد و کارگران باید صرفاً در فکر نان خود باشند"...

لنین کاملاً محق بود که این موضع را یک موضع بورژوازی مینامید."

چنانکه مبینیم ما نمیگوئیم کارگران نباید در سیاست مداخله کنند و اتحادیه مستقل از سیاست باشد، یعنی در سیاست مداخله نکند و کاری به سیاست نداشته باشد. بعلاوه خود مقدم نیز ناگزیر شده است قبول کند که راه کارگر نمیگوید اتحادیه ها نباید در سیاست مداخله کنند و نمیگوید که احزاب نباید در اتحادیه ها فعالیت کنند. مثلاً او میگوید "فرق راه کارگر با مدافعان اتحادیه مستقل از سیاست در جناح راست این است که راه کارگر موافق فعالیت احزاب در درون تشکلهای توده ای است و آنها مخالفند" و یاناگزیر میشود این موضع ما را که مبارزات اقتصادی در سطح عمومی خصلت حتماً سیاسی پیدا میکنند، نقل کند و نیز این جمله را که "خصلت اقتصادی این مبارزه (مبارزه اتحادیه) نباید لزوماً به معنای غیرسیاسی بودن آن تعبیر شود". بسیار خوب، روشن است که ما بنا به اعتراف خود آقای مقدم نه مخالف مداخله اتحادیه ها در سیاست هستیم و نه مخالف شرکت احزاب در اتحادیه ها؛ بلکه برعکس معتقدیم که مبارزه اتحادیه ای در سطحی دیگر ضرورتاً خصلت سیاسی پیدا میکند. پس آقای مقدم از کجا فهمیده است که ما داریم بصورت پوشیده و بزدلانه از استقلال اتحادیه از سیاست دفاع میکنیم، یعنی از غیرسیاسی بودن اتحادیه؟ آری ما درباره رابطه مبارزه اقتصادی و سیاسی حرفی داریم که آقای مقدم آنرا برنمیتابد، و آن این است: مبارزه سیاسی طبقه کارگر عیناً همان منطقی را ندارد که مبارزه اقتصادی آن. بنابراین نباید مرزبندیهای سیاسی را عیناً به سطح اقتصادی مبارزه تحمیل کرد. مثلاً دو حزب چپ ممکن است در سطح سیاسی اهمیت داشته باشد که حتماً روی اختلافاتشان تأکید کنند ولی لزومی ندارد که بخاطر این اختلافات در سطح اقتصادی نتوانند همکاری کنند و در مقابل بورژوازی، از یک صف واحد طرفداری بکنند. معنای این حرف این نیست که حتماً در سطح اقتصادی باید سازش کنند، بلکه این است که عیناً آن اختلافات سیاسی را نمیشود در سطح اقتصادی بازتولید کرد. بگذارید برای روشن شدن آقای مقدم گفته مان را بصورت تحریک آمیزتری بگوئیم تا معلوم شود که مقدم خودش چه حرفی در این باره دارد: آری ما میگوئیم قانونمندیهای مبارزه اقتصادی کارگران مستقل از قانونمندیهای مبارزه سیاسی آنها معنا و عینیت دارد، بنابراین تابع کردن یک اتحادیه به مرزبندیهای موجود در سیاست اختلال زاست و دود آن به چشم کارگران میرود. ظاهراً خود مقدم هم درجائی از حرفهایش این را میپذیرد: "اینکه وجه مشترک کارگران در مبارزات اقتصادی برای کارگران ملموستر است، اینکه کارگران در مبارزه برای منافع اقتصادی خود با دشواری کمتری متحد میشوند تا در عرصه سیاست و جهان بینی، نباید به فرمول ساده انگارانه و عوامانه "شقه شقه" منجر بشود". بسیار خوب، اگر میل به اتحاد و تشکل در میان کارگران در سطح اقتصادی نیرومند تر از سطح سیاسی است،

معلوم است که اتحاد و تشکل در سطح اقتصادی را نباید تابع مقتضیات سطح سیاسی کرد. آیا این مسئله بحد کافی روشن نیست؟ بهمین دلیل است که ما میگوئیم منطق تشکل و اتحاد کارگران در سطح اقتصادی وابسته به منطق سطح سیاسی نیست، بلکه مستقل از آن، برای خود وزن مخصوص و ویژگیهایی دارد، که نباید آنها را نادیده گرفت. تردیدی نیست که این استقلال نسبی است ولی هرچیز نسبی ذهنی نیست، بنابراین این استقلال هم عینی است نه ذهنی. خوب این موضع ماست. اما مقدم این موضع را تحریف میکند و با سفسطه گری میکوشد بگوید ما میگوئیم که کارگران برای آنکه چندرقازی بدست بیاورند، باید دور و بر سیاست نگردند! مسئله ما این نیست که آقای مقدم نمیفهمد که ما چه میگوئیم، چرا که ما در همان مقاله "ضرورت مبارزه برای استقلال تشکل کارگری" با الهام از انگلس، ضرورت مبارزه در سه جبهه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی مقاصدمان را بروشنی توضیح داده ایم و گفته ایم که طبقه کارگر با متوقف شدن در سطح مبارزه اقتصادی نمیتواند ره بجائی برد. مسئله این است که سکتاریسم لاعلاج مقدم اجازه نمیدهد که فراتر از مرزهای تشکیلاتی و ایدئولوژیک خودش، به منافع طبقاتی کارگران بیندیشد. و البته تحت عنوان دفاع از کمونیسم، زمینه تشکل طبقاتی برای کمونیسم رامختل میکند.

رابطه تشکل مستقل کارگری با احزاب

اکنون ببینیم منطق استقلال تشکل کارگری از احزاب از کجا استنتاج میگردد؟ اگر قبول داشته باشیم که منطق تشکل و اتحاد کارگری در سطح اقتصادی نمیتواند عیناً همان منطق سطح سیاسی مبارزه باشد. در نتیجه تفاوت آنها با یکدیگر و استقلال نسبی آنها امری است انکارناپذیر؛ بنابراین استقلال اتحادیه از احزاب بهتر فهمیده میشود. آنچه ما میگوئیم این است که اعضای اتحادیه ها هم با اعضای احزاب متفاوتند، هم قاعداً در سطح اتحادیه ای کارگران شرکت کننده در مبارزه به مراتب بیشترند، و هم منطق و محرکهای اقدام متفاوت است، پس وابسته بودن اتحادیه ها به احزاب، اختلال زاست. در اینجا استقلال مورد نظر ما این نیست که فقط به لحاظ حقوقی و در ظاهر امر پذیرفته شود که اتحادیه شخصیت متفاوتی از حزب دارد. معلوم است که بعضی ها این را میپذیرند. حتی در کشورهای بلوک شوروی که اتحادیه زائده حزب بود، این شخصیت حقوقی مستقل در ظاهر پذیرفته شده بود. حتی در فرمول معروف استالین (استعاره "تسمه های نقاله") این استقلال ظاهراً پذیرفته شده بود، زیرا تا آنجا که میدانیم این فرمول در مقابل فرمول "دیکتاتوری حزب" زینوویف که در مقابل "دیکتاتوری پرولتاریا" طرح شده بود، عنوان گردید و استالین گفت "دیکتاتوری حزب" حرف مهملی است، طبقه کارگر است که باید دیکتاتوری کند، هرچند که حزب رهبری دارد ولی از طریق "تسمه نقاله" (اتحادیه ها، تعاونی ها، سازمان جوانان، کنفرانس نمایندگان زنان...) که سازمانهای کارگری هستند میتواند خط خودش را پیش ببرد و نمیتواند بعنوان رهبر دستور بدهد و "سپاه" که همان طبقه کارگر باشد، آنرا اجرا کند. مسئله ما این است که کمونیستها (وحرف ما با آنهاست) بپذیرند که بنفع کمونیسم و جنبش کارگری است که اتحادیه از حزب مستقل باشد. یعنی فقط با ملاحظات سیاسی، سعی نشود اتحادیه را به اینسو و آنسو کشاند. وابسته کردن اتحادیه ها به احزاب هرچند ممکن است در اینجا و آنجا بطور مودی ثمره ای بدهد ولی در دراز مدت پایه های اتحادیه و تشکل و اتحاد کارگری را تضعیف میکند. حرف ما این است که حزب یا احزاب چه نباید اراده کارگران متشکل در اتحادیه ها (و نیز در شوراها و تعاونیها و غیره را) به شیوه های سکتاریستی درهم شکنند؛ احزاب چه بجای اینکه اتحاد کارگران را از سطح اقتصادی (که بنا به پذیرش خود آقای مقدم نیز، با دشواری کمتر حاصل میشود) به سطح سیاسی نیز

ارتقاء بدهند، نباید بخاطر تنگ نظریهای سازمانی و حزبی و ایدئولوژیک، آنرا شقه شقه کنند و حتی نگذارند در سطح اقتصادی نیز معنایی موثر پیدا کنند. حرف ما این است که اتحادیه صرفاً یک اتاق ائتلاف یا اختلاف میان فراکسیونهای احزاب نیست، در آنجا قاعدتاً کارگرانی هم هستند که در هیچ حزبی نیستند و نمیخواهند (نه از لحاظ حقوقی و نه از لحاظ عملی) که خط مشی اتحادیه از طریق مذاکرات فی مابین احزاب (یا بدتر از آن، از طریق تصمیمات فلان ارگان حزب غالب چپ) دیکته شود، آنها میخواهند خودشان نیز در آنها شرکت کنند و احزاب یا یک حزب واحد به این خواست آنها احترام بگذارند، زیرا سازمان غیرحزبی یعنی سازمان غیرحزبی، یعنی باید قبول کرد که آن نهاد از طریق تصمیمات ارگانهای خودش کار کند. آقای مقدم برای اثبات غیرعملی بودن استقلال اتحادیه از حزب، میگوید، در سراسر اروپا سوسیال دمکراتها، کمونیستها و رادیکالها را از اتحادیه های زیر نفوذشان اخراج میکنند. بسیار خوب، معنای حرف مزبور چیست؟ آیا کمونیستها هم باید از سوسیال دمکراتها تبعیت کنند؟ آیا وقتی کسی میگوید اتحادیه از حزب باید مستقل باشد، یعنی کارگران عضو احزاب را یا مدافع خط احزاب را در این یا آن مسئله باید از تشکل اخراج کنند؟ در همان مثال آقای مقدم معلوم است که آنها نه بدلیل اینکه اتحادیه باید از احزاب مستقل باشد، بلکه بدلیل شلتاق بازیهای سوسیال دمکراتیک خاص خودشان، بدلیل ضدیتشان با کمونیستها، دارند آنها را اخراج میکنند. زیرا اخراج کنندگان خود به حزبی تعلق دارند. پس بحث در ذهن آنها بر سر غیرحزبی بودن نیست، بحث بر سر ضد کمونیست بودن است. بعلاوه، آیا با دفاع از اصل استقلال اتحادیه از احزاب بهتر نمیشود با این نوع اقدامات مبارزه کرد؟ مسلم است که آری، میشود آن اقدامات را افشا کرد و نشان داد که اتحادیه مستقل از احزاب است و بنابراین اعضای شرکت کننده در آن میتوانند عضو این یا آن حزب باشند یا عضو هیچ حزبی نباشند؛ ولی اگر عضو اتحادیه هستند کسی حق ندارد آنها را بخاطر تعلقات حزبی یا نظری شان اخراج کند. جالب است که مقدم که در همه جا با سوسیال دمکراتها مرزبندی میکند، وقتی به شلتاق بازی آنها میرسد بطور ضمنی آنها را تأیید میکند و میگوید قاعده دنیا بر این روال است. البته اعتراض او به این مسئله یک اعتراض به اصطلاح افشاگرانه است و نه بخاطر دفاع از یک پرنسپ مهم. این اعتراض شبیه توسل جمهوری اسلامی به حقوق بشر میماند وقتی که به صلاح اش است به آن متوسل میشود. مثلاً در بوسنی جمهوری اسلامی میگوید که به مسلمانان اجحاف و تعدی شده است، ولی اگر درخواست رعایت حقوق بشر شامل جمهوری اسلامی گردد، رژیم میگوید ما بر مبنای حقوق اسلامی عمل میکنیم و حقوق بشر حقه استعمار غرب است! مسئله دیگر اینکه مقدم با دفاع از نظر ترسکی که آنها "یکی از مواضع معتبر و سنتی کمونیستها" مینامد، مدعی است یک تشکل کارگری به هر میزانی که یک رابطه تنگاتنگ سیاسی- مالی و تشکیلاتی با احزاب چپ داشته باشد، بهتر میتواند استقلال خود را حفظ کند. این ادعا نادرست است. زیرا اولاً دلیلی ندارد که احزاب کمونیست و چپ معصوم باشند و استقلال حقوقی اتحادیه را رعایت کنند، همانطور که مثالهای زیادی داریم که نکرده اند و نمیکنند و همین آقای مقدم اگر با این فکری که دارد پیش برود میتواند هزار بار بنام پرولتاریا استقلال حقوقی اتحادیه را نقض کند. ثانیاً فرمول آقای مقدم آنقدر گل و گشاد است که جایی برای استقلال حقوقی نمیماند. مثلاً رابطه تنگاتنگ تشکیلاتی و مالی و غیره اگر از حد معین بگذرد، حتی از استقلال حقوقی هم خبری نخواهد بود. ثالثاً برخلاف تصور و ادعای آقای مقدم، این احزاب نیستند که از لحاظ مالی و پایه اجتماعی به اتحادیه ها کمک می‌رسانند، بلکه برعکس اتحادیه ها هستند که به احزاب چپ کمک می‌رسانند. دلیل این هم روشن است، زیرا اتحادیه ها، نیروی اجتماعی گسترده ای را در خود جای میدهند تا احزاب و بنابراین قدرت مالی و حمایت اجتماعی عده گسترده تری را میتوانند در اختیار داشته باشند تا احزاب. مگر اینکه احزاب در قدرت را در نظر داشته باشیم، آنهم احزاب در قدرت بمعنایی که دیگر

حزب به کسی حساب پس ندهد. در آنصورت دیگر استقلال اتحادیه از حزب معنایی نخواهد داشت زیرا حزب، یک حزب دولتی است که منابع در اختیار اتحادیه میگذارد و آنرا بمیل خود دستکاری میکند. درچنین شرایطی اصلاً نه فقط از استقلال اتحادیه از حزب خبری نخواهد بود، بلکه از استقلال اتحادیه از دولت نیز خبری نخواهد بود. نکته دیگر اینکه از نظر آقای مقدم احزاب میتوانند در داخل اتحادیه ها فراکسیونهای حزبی شان را تشکیل بدهند و برای پیشبرد نظراتشان در چهارچوب احترام به موجودیت اتحادیه و اتحاد و تشکل کارگران، تلاش کنند. آیا راه کارگر تاکنون چیزی در مخالفت با این فراکسیونهای حزبی نوشته یا گفته است؟ نه هرگز، و آیا در دفاع از آن چیزی نوشته و گفته است؟ آری بارها و بارها. ما در ادبیات مان همیشه درباره ضرورت ایجاد فراکسیونهای حزبی در تشکلهای غیرحزبی کارگران مطلب نوشته ایم، و آنرا آنقدر مهم میدانیم که حتی در اساسنامه سازمان مان به ضرورت تشکیل این فراکسیونها تأکید گذاشته ایم و اعضای سازمان به آن نیز متعهد شده اند. با این تفصیل روشن است که وقتی از استقلال اتحادیه از حزب صحبت میکنیم، چه میگوئیم. بهتر است آقای مقدم خود را به کوچه علی چپ نزند و سرراست روی مسائل مورد اختلاف بایستد و نظرش را شجاعانه بگوید و اگر از نظرش برگشته، شجاعانه قبول کند که حرف قبلی اش بی ربط بوده است.

رابطه تشکل مستقل کارگری با دولت

آقای رضا مقدم پذیرفته که "تشکل کارگری مورد نظر ما باید غیردولتی باشد". ولی پذیرش این مسئله کافی نیست. معلوم است که همه استقلال اتحادیه از دولت را دستکم درحرف میپذیرند و بنا به قول مقدم حتی آقای لاج آمریکائی در روایت آقای لاجوردی نیز آنرا پذیرفته است. مسئله این است که بدون پذیرش استقلال اتحادیه از حزب، پذیرش استقلال اتحادیه از دولت نیز میتواند تحت شرایطی به حرف مفت تبدیل شود. مسئله از این قرار است: حزب کمونیست کارگری که رضا مقدم به آن تعلق دارد، میگوید ما آزادی احزاب را میپذیریم ولی اگر منافع پرولتاریا ایجاب کند و اگر ایجاب نکند میتواند آنها را ببندد. (مراجعه کنید به حرفهای منصور حکمت درباره دمکراسی). روشن است که این حزب با این فرمول میگوید احزاب بورژوائی را در صورتی تحمل خواهیم کرد که به نفع پرولتاریا باشد. و روشن است که نفع پرولتاریا را، و نیز بورژوائی یا پرولتری بودن سایر احزاب را هم، نه خود پرولتاریا، بلکه حزب کمونیست کارگری تشخیص خواهد داد. و روشن است که حزبه کمونیست کارگری نیز هرکسی را که بخواهد بورژوائی اعلام میکند (نمونه راه کارگر: جناح چپ بورژوازی ایران در فرمایشات حکمت درباره سناریو سیاه و سفید و حزب کمونیست بعنوان نیروی نامتعیین در رابطه با سناریو سیاه و سفید). با این فرمول روشن است که اگر جامعه سوسیالیستی مورد نظر حزب کمونیست کارگری برقرار شود، این حزب تنها داور و قاضی خواهد بود. سؤال این است که درآن موقع که حزب کمونیست کارگری حزب حاکم شده است، نیز استقلال اتحادیه از دولت را خواهند پذیرفت؟ یا مثل ترسکی خواهند پذیرفت که در کنگره دهم حزب کمونیست خواهان نظامی کردن اتحادیه های کارگری بود و یا مثل استالین خواهند پذیرفت که استقلال را در "تسمه های نقاله" خلاصه میکرد؟ گفتن اینکه جمهوری اسلامی حق مداخله در اتحادیه ها را نداشته باشد، کار ساده ای است، مسئله این است که اگر یک اتحادیه کارگری وجود داشته باشد که با سوسیالیسم به روایت مقدم و حکمت مخالف باشد یا حتی با هر نوع سوسیالیسمی مخالف باشد و طرفدار مثلاً سرمایه داری با فرمول سوسیال دمکراتیک باشد،

دولت سوسیالیستی آقای حکمت و مقدم، دولتی که حزب آنها در آن حاکم است، آیا استقلال آن اتحادیه را به رسمیت خواهند شناخت. کسانی که در زیر استبداد به سر میبرند همه طرفدار آزادی هستند و از استبداد شکوه میکنند، این شکوه دلیل دمکرات بودن و آزادیخواه بودن آنها نمیشود، باید آنها بگویند که بطور اثباتی چه نظامی میخواهند درست کنند. در آنجا معلوم میشود حرفهای آنها را در حوزه های مختلف چقدر باید جدی گرفت. از نظر ما منطق استقلال تشکل از دولت شبیه استقلال دولت از احزاب است، وقتی که میگوئیم دولت سوسیالیستی باید از احزاب چپ مستقل باشد، داریم از دولت غیرایدئولوژیک دفاع میکنیم. روشن است که نه قصد داریم بگوئیم احزاب نباید در دولت شرکت کنند، مسلم است که از نظر ما حتی یک حزب یه تنهایی میتواند با رأی و انتخاب مردم رهبری دولت را برای مدتی که مردم تأیید کرده اند و میکنند در دست بگیرد، و نه فکر میکنیم که کافی است بگوئیم استقلال حقوقی دولت از حزب پذیرفته شود. زیرا غالباً این تز را میپذیرند. در اتحاد شوروی نیز همیشه کمیته مرکزی و کنگره های حزب ارگانهائی بودند مجزا از شورای عالی یا کنگره شوراها. ولی میدانیم که علیرغم این استقلال حقوقی، دولت از حزب مستقل نبود، بلکه زائده حزب بود. حرف ما روشن است: حزب و دولت، هرچند هر دو به حوزه سیاست تعلق دارند ولی یک پدیده نیستند، آنها منطق و کارکرد متفاوتی (نه فقط از لحاظ حقوقی بلکه همچنین از لحاظ سیاسی) دارند. دفاع از استقلال دولت از حزب کمونیست، یعنی دفاع از حقوق سیاسی و شهروندی سایر اعضای جامعه که عضو حزب کمونیست نیستند، بلکه عضو سایر احزاب سیاسی هستند و یا حتی عضو هیچ حزب سیاسی نیستند. همین قاعده در باره رابطه اتحادیه و حزب نیز صادق است. دفاع از استقلال اتحادیه از حزب یعنی دفاع از حقوق کارگرانی که در آن اتحادیه شرکت دارند و عضو حزب مورد نظر ما نیستند یا عضو هیچ حزبی نیستند. این حرف به حد کافی روشن است و نه میتوان آنرا با سفسطه بازی ماستمالی کرد و نه اگر اندکی بدون غرض ورزی بدان توجه شود، در فهم آن مشکلی بوجود میآید. مخصوصاً در فهم آن مشکلی بوجود نمیآید، به این دلیل که تلاشی کردن تشکلهای کارگری بوسیله گروهها و سازمانهای سیاسی و یا عدم تحرک تشکلهای کارگری بدلیل سکتاریسم گروهها در ایران و در میان جنبش چپ ما یک امر شناخته شده است و حالا نیز عده ای از آن دفاع میکنند. ما اگر از استقلال اتحادیه از حزب و از استقلال دولت از حزب صحبت میکنیم معلوم است که خطاب به جنبش معینی صحبت میکنیم و در متن تاریخ و سنت جنبش معینی داریم حرف میزنیم. در جنبش ما این استقلال بارها لگدمال شده و حالا هم دارند عده ای با آن مخالفت میکنند و مقدم و مقدمها بهترین نمونه آن هستند و البته نه تنها نمونه آن.

ماجرای اتحاد کارگران در سطح اقتصادی

آقای مقدم میگوید: "فرض این استدلال این است که کارگران در مبارزه برای "بهبود وضع اقتصادی خود" بنا به تعریف متحد هستند و لذا تشکل این جبهه از مبارزه هم متحد میماند. اگر معیارهای سیاسی را در آن دخیل نکنیم چنین نیست". در پاسخ به این سفسطه آقای مقدم نیز باید گفت، هیچ آدم کودنی نمیگوید و نگفته است که کارگران در سطح اقتصادی هیچ اختلافی ندارند و یکپارچه اند. ما در همان مقاله و در جاهای دیگر توضیح داده ایم که بعضی اختلافات در میان کارگران، اختلافات ناشی از رسته و شاخه کاری آنهاست و ربطی به سیاست ندارد. بعنوان نمونه ما در نوشته "ضرورت دفاع از استقلال

تشکل اتحادیه ای" چنین گفته بودیم "منشاء تفاوت آرایش کارگران در اختلاف درون کارگران قرار دارد. پاره ای از این اختلافات براحتهی از بین نمیروند، بلکه مدتها خود را بازتولید میکنند. شکاف سنی یا جنسی، ملی، نژادی درون کارگران براحتهی قابل از بین رفتن نیست". بعلاوه روشن است که اتحاد کارگران در صورتی مثبت است که درجهت منافع عمومی طبقاتی آنها و بیداری شان باشد. باز روشن است که حتی در یک اعتصاب ساده دو روزه در میان کارگران حتی یک کارخانه ممکن است چندین موضع متفاوت وجود داشته باشد. آیا تا بحال کسی (و مخصوصاً راه کارگر) منکر این واقعیات شده است؟ یا ما گفته ایم که وحدت کارگران را حتی به بهای تن دادن به سازش طبقاتی حفظ کنیم؟ معلوم است که پاسخ همه این سئوالات منفی است. آنچه مطرح است این است که اختلافات سیاسی یا اختلافات نشأت گرفته در سطح سیاست، اگر عیناً و تماماً به سطح اقتصادی منتقل شوند و به سطح اقتصادی تحمیل شوند، بسیاری از فرجه های اتحاد و تشکل کارگران در این سطح را میسوزانند. یک مثال: روشن است که احزاب کمونیست با احزاب سوسیال دمکرات دو چیز آشکارا متفاوتی در سطح سیاست تبلیغ میکنند، ولی آیا از این واقعیت باید نتیجه گرفت که یک اتحادیه کارگری سوسیال دمکرات، و جدا از آن، یک اتحادیه کارگری کمونیستی بوجود آورد؟ حرف ما این است که اگر در سطح اقتصادی بتوانند کارگران باهم همکاری کنند، بگذاریم همکاری کنند. اما مقدم ها میگویند نه، این مبنای سازش است. ما میگوییم اختلافات درون اختلافات باید در سطح و جایگاه خودش برخورد کرد. ما البته منکر این نیستیم که اختلافات سیاسی در سطح اقتصادی اثر میگذارند و بالعکس اختلافات اقتصادی به اختلافات سیاسی دامن میزنند، ولی اینها بمعنای این نیستند که همه اختلافات کارگران در سطح اقتصادی منشاء سیاسی دارند. نظر کسی که میگوید هر اقدام کارگران در سطح مبارزه اقتصادی الزاماً محرک سیاسی دارد، سخنانش آشکارا در تناقض با دنیای واقعی است. یک اعتصاب در یک کارخانه بسیار بزرگ بر سر دستمزد یا فلان موضوع مبتلابه کارگران، آیا محرک سیاسی دارد؟ ممکن است بتوان گفت نتایج سیاسی میتواند داشته باشد، ولی عجیب است بگوئیم که محرکهای کارگران درخواستهای بیواسطه شان ناشی از این است که آنها از لحاظ سیاسی نظر و مطالبات خاصی دارند ولی آنرا در مبارزه اقتصادی دنبال میکنند. اما اگر این دو اصل را که اقدامات و خواستههای کارگران در سطح اقتصادی ضرورتاً محرک سیاسی ندارد، و اختلافات کارگران در سطح اقتصادی ضرورتاً منشاء سیاسی ندارد؛ بپذیریم یکرشته نتایجی از آن حاصل میشود که ما در مقاله مورد بحث بطور مبسوط آنرا تشریح کرده ایم. آیا گفتن اینکه اقدامات و خواستههای کارگران در سطح اقتصادی ضرورتاً محرک سیاسی ندارد و اختلافات آنها ضرورتاً منشاء سیاسی ندارد، به این معناست که هیچ خواست و اقدام کارگران در سطح اقتصادی محرک سیاسی ندارد و هیچ اختلاف آنها در سطح اقتصادی منشاء سیاسی ندارد؟ بدیهی است که پاسخ منفی است. اما مقدم با سفسطه میکوشد بگوید پذیرش اولی شرط پذیرش دومی است. برای ما استقلال و جدائی سطح های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک مبارزات کارگران نسبی است؛ اما برای مقدم هر امر نسبی یعنی ذهنی و بنابراین غیر عینی است. مقدم اصلاً با این واقعیت کاری ندارد که اولاً اکثریت عظیم کارگران به هیچ حزبی وابسته نیستند و مواضع سیاسی منسجمی ندارند و بنابراین از مقدمات و ملاحظات سیاسی به اقدام و خواست اقتصادی نمیروند، بلکه از زندگی و مشکلات روزمره آن به این خواستها میرسند. ثانیاً مرزبندیهای سیاسی دقیقاً در سطح اقتصادی تکرار میشوند و مثلاً کارگران عضو یا هوادار احزاب کمونیست ضرورتاً در سطح اقتصادی اختلافاتی را که در سطح سیاسی دارند تکرار نمیکنند. کارگران میتوانند موضع یکسان بگیرند، میتوانند با هم درگیر شوند و اختلاف داشته باشند (و نه بدلائل سیاسی) و میتوانند حتی نزدیکی ها و دوریهای موجود در دنیای سیاست را کاملاً نادیده بگیرند. مثلاً گاهی اتفاق میافتد که اتحادیه زیرنفوذ احزاب راست، یا

کارگران ناسیونالیست، موضعی بسیار مشابه با اتحادیه های زیر نفوذ احزاب کمونیست و چپ رادیکال میگیرند و تشکلهای زیرنفوذ سوسیال دمکراتها اختلافات به مراتب بیشتری با کمونیستها پیدا میکنند تا مثلاً با کارگران طرفدار احزاب دست راستی. ثالثاً آقای مقدم توجه ندارد که تعداد کارگران شرکت کننده در فعالیتهای اقتصادی و مبارزه برای خواستههای اقتصادی به مراتب بیشتر از تعداد کارگران شرکت کننده در مبارزات سیاسی است. او اگر اندکی به این نکات و به این واقعیات توجه کند، در مییابد که مبارزه اقتصادی طبقه کارگر نمیتواند عیناً بازتاب مبارزات سیاسی آن باشد. او در مییابد که این دو سطح از هم استقلال دارند، البته یک استقلال نسبی.

تعدد اتحادیه ها و میزان نفوذ چپ

آقای مقدم در انکار این حرف ما که وحدت مبارزه اقتصادی زمینه رشد ایده های چپ را فراهم میکند، اعلام کرده که "برخلاف حکم راه کارگر در کشورهایی که اتحادیه های متعدد وجود ندارد، تقریباً در همه جا نفوذ احزاب چپ از راست بیشتر نیست" و بنحو تلویحی این تز را به ما نسبت داده که ما از تشکل واحد اتحادیه ای در مقابل تشکلهای متعدد دفاع کرده ایم. در پاسخ به این دعاوی آقای مقدم باید گفت (۱) ما نگفته ایم که تشکل اتحادیه ای در آلمان و سوئد و انگلیس بهتر از فرانسه و اسپانیا و ایتالیاست. از نظر ما وحدت اتحادیه ها، گرچه نکات مثبتی دارد، ولی به هر قیمتی مثبت نیست و نمیشود از آن دفاع کرد. (۲) ما گفته ایم وحدت اتحادیه ای کارگران در مجموع فضای مساعدی برای گسترش نفوذ چپ در میان کارگران بوجود میآورد و ضرورتاً نباید فکر کرد که اگر اتحادیه به قطبهای سیاسی گرایش یابد و زیر نفوذ احزاب تقسیم شود، حتماً بنفع چپ خواهد بود. مقدم برای انکار این نظر میگوید، چنین نیست و در اتحادیه های واحد تقریباً همه جا نفوذ چپ از راست بیشتر نیست. این ادعا نه فقط از لحاظ تجربی و تاریخی، بلکه از لحاظ تحلیلی نیز برای یک مارکسیست خالی از ایراد نیست. از نظر تجربی دارای اشکال است، زیرا تقریباً هیچ کشوری را نمیتوانید نشان بدهید که در آن علیرغم آزادی تشکل، یک اتحادیه سراسری واحد وجود داشته باشد (البته نه اتحادیه واحد تحمیلی از سوی دولت) ولی نفوذ احزاب دست راستی در آن غلبه داشته باشد. منظور از احزاب دست راستی، محافظه کاران، لیبرالها، فاشیستها و غیره هستند، و نه سوسیال دمکراتها. در خود آمریکا اتحادیه ها غالباً تحت نفوذ حزب دمکرات هستند تا حزب جمهوریخواه. ممکن است گفته شود، حزب دمکرات، حزب چپ نیست. آری ولی در سیاست آمریکا معادل گرایش سوسیال دمکرات در اروپاست. در آلمان و سوئد و انگلیس نیز غالباً اتحادیه ها زیر نفوذ احزاب سوسیال دمکرات هستند نه محافظه کاران و دمکرات مسیحی ها و غیره. و این تصادفی نیست، زیرا معمولاً و در یک حرکت دراز مدت احزاب راست و محافظه کار منافعشان با منافع طبقه کارگر هم جهت نیست، مقدم منکر این رابطه است ولی انکار این همسوئی و رابطه میان جریانهای چپ و طبقه کارگر برای یک مارکسیست بسیار عجیب است. زیرا یکی از فرضهای اصلی مارکسیسم را زیر سؤال میبرد: این فرض را که طبقه کارگر بطور عینی طبقه ای است که در ضدیت با بورژوازی قرار میگیرد و با آن در مقابله میافتد. هر قدر تعداد کارگران بیشتری را در نظر بگیریم و در دوره زمانی طولانی تری بررسی کنیم، همسوئی کارگران با جریانهای چپ و ناهمسوئی و ناهمخوانی آنها با جریانهای راست و مدافع بهره کشی و ارتجاع، آشکارتر خود را نشان میدهد. آقای مقدم درست این فرض را زیر سؤال میبرد. چرا؟ برای اینکه برای مقدم و امثال او، مرز

ایدئولوژی مهمتر از مرز طبقاتی است و منافع ایدئولوژیک مهمتر از منافع طبقاتی است. (۳) آقای مقدم میگوید "درفرانسه و اسپانیا تشکلهای متعددی وجود دارد و اگر طبق نوشته راه کارگر سوسیال دموکراسی را نیز چپ به حساب بیاوریم در همه آنها چپ از راست بیشتر نفوذ دارد" اما او فراموش میکند که در فرانسه و اسپانیا، در سطح حزبی نیز چپ قوی تر از کشورهایی مانند آلمان و انگلیس یا آمریکا است. در این سه کشور اخیر احزاب چپ و کمونیست تقریباً حضور قابل توجهی ندارند. بنابراین ضعف حضور آنها در اتحادیه ها بدلیل تعدد یا وحدت اتحادیه ها نیست، بدلیل ضعف حضور سیاسی شان هم هست. وقتی چپ در عرصه سیاسی ضعیف باشد و در حکم غائب صحنه باشد، معلوم است که ضعف او در سطح اقتصادی امر غیرمنتظره ای نمیتواند باشد. (۴) مقدم در اثبات درستی وابستگی اتحادیه به حزب میگوید "اگر در آلمان فقط یک اتحادیه کارگری وجود دارد، بدین علت است که سوسیال دموکراسی در جنبش کارگری آلمان کاملاً دست بالا را دارد" این حرف آقای مقدم در عین حال که نافی ادعای قبلی وی است، که مدعی است در اسپانیا و فرانسه چپها بیشتر از راستها در اتحادیه ها نفوذ دارند و علت این امر را بطور ضمنی در تعدد اتحادیه ها میبیند، همچنین علت وحدت اتحادیه را وارونه ترسیم میکند. آری، در آلمان سوسیال دموکراسی در جنبش کارگری کاملاً دست بالا را دارد، اما سؤال اینست چرا؟ یکی از دلایل قدرت سوسیال دموکراسی در آلمان این است که جنبش کارگری آلمان زیر نفوذ آنست. البته یکی از دلایل، نه همه دلایل آن، در واقع مقدم تاحدی معلول را بجای علت مینشانند. در قرن بیستم اتحادیه ها یکی از عوامل اصلی به قدرت رساندن و نیرومند ساختن جریانهای سوسیال دموکراسی و کمونیست بوده اند. و حالا نیز که نفوذ چپ در مجموع کاهش مییابد، یکی از علل آن تضعیف اتحادیه هاست، بدلائی که جای بحث اش اینجا نیست. هر قدر تشکلهای توده ای و غیرحزبی کارگری و در رأس آنها اتحادیه ها ضعیف تر میشوند و هر قدر قدرت چانه زنی آنها پائینتر میآید، احزاب چپ نیز اولاً در صحنه سیاست ضعیف تر میشوند و ثانیاً گرایش به راست در میان آنها تقویت میشود. به این ترتیب است که مثلاً در انگلیس حزب کارگر ضعیف تر شده و میکوشد با به راست کشاندن خود پایه جدیدی برای خود در میان طبقه متوسط پیدا کند. و یا به همین منوال است گرایش بر است کلینتون و کلاً بسیاری از گرایشهای حزب دمکرات در آمریکا. در اروپای قاره ای نیز شاهد این جریان هستیم. (۵) مقدم میکوشد نشان بدهد که در بسیاری از اتحادیه ها در کشورهای اروپایی نیز تحت نفوذ احزاب هستند و از این امر میخواهد نتیجه بگیرد که پس استقلال اتحادیه از حزب حرفی بی معناست و حتی تاجرستی است. این تر آقای مقدم نیز یک سفسطه آشکار است. چرا که اگر منظور از استقلال اتحادیه از حزب، بی ارتباطی آنها از همدیگر نباشد - که نیست، همانطور که قبلاً توضیح داده ایم - و اگر منظور از وابستگی اتحادیه به حزب، تحمیل مرزبندیهای حزبی و منطق صحنه سیاست عیناً به اتحادیه باشد - که هست، همانطور که اینرا نیز قبلاً توضیح دادیم - پس بسیاری از اتحادیه های اروپایی رانمیشود اتحادیه های وابسته به احزاب بمعنائی که مورد نظر ماست، تلقی کرد. بلکه حداکثر میشود گفت زیر نفوذ احزاب هستند. زیرا روند تصمیم گیری - نه فقط به معنای حقوقی، بلکه همچنین در واقعیت امر نیز - کاملاً وابسته به اراده حزب نیست و اتحادیه ها گاهی سیاستی را پیش میبرند که احزاب مربوطه آنرا قبول ندارند، یا احزابی، خط و سیاستی را پیش میبرند که اتحادیه در مقابل آن میایستد. یک اتحادیه زیر نفوذ یک حزب در غرب با یک اتحادیه دست ساز حزب کمونیست در مثلاً بلوک شوروی یا در ذهن و کردار بعضی از چپ های ما، این فرق را دارد که در اولی سیاست حزب تا حدی در اتحادیه پذیرش مییابد و از طرفشان مورد قبول قرار میگیرد و در دومی سیاست حزب به اتحادیه تحمیل میشود و با دستور و دستکاری به آن حقه میشود. نادیده گرفتن این فرق به آن میماند که شما فرق یک دولت بورژوای دمکرات را با یک دولت بورژوایی استبدادی نادیده بگیرید، و به این بهانه که هر دو

دولت بالاخره دولت بورژوائی هستند و از یک قماش اند و از ماهیت یکسانی برخوردارند. آری آنها از ماهیت یکسانی برخوردارند، اما در شکل با هم فرقهایی دارند که برای جنبش کارگری نمیتواند علی السویه باشد. معلوم نیست که آقای مقدم در درک خود از "وابستگی تنگاتنگ سیاسی، تشکیلاتی و مالی" کدامیک از رابطه حزب با اتحادیه را قبول دارد. ۶) مقدم در رد حرف ما که گفته ایم "اتحادیه هائی که دست ساز احزاب هستند همانقدر به بیراهه میروند که احزاب دست ساز اتحادیه ها" میگوید: "خیر چنین نیست. بستگی به این دارد که این تشکلهای چه اهدافی و سیاستهایی دارند". این حرف جز لادری گری، چسبیدن به پراگماتیسم و نادیده گرفتن قوانین شناخته شده شکل و مبارزه معنایی ندارد. اولاً اتحادیه های دست ساز (میگوئیم "دست ساز" و نه تحت تأثیر و نفوذ) احزاب به بیراهه میروند زیرا فاقد اراده مستقل هستند و نمیتوانند به خواستههای بیواسطه و اقتصادی کارگران پاسخ مناسب بدهند و همیشه مسائل و مشکلات آنها را تابع ملاحظات سیاسی درست یا غیر درست سیاسی خودشان میکنند و از این طریق هم نمیتوانند همه کارگران را یا اکثر آنها را متشکل کنند و یا با خود همراه سازند و هم آنها را که جذب کرده اند مسلوب الاراده میکنند و عملاً به مهر لاستیکی خودشان تبدیل میکنند و نهایتاً بسیاری از کارگران را نه فقط از تشکل اقتصادی، بلکه از سیاست نیز سرخورده میسازند، ثانیاً احزاب دست ساز اتحادیه ها نیز چون صرفاً ملاحظات اقتصادی کارگران متشکل در اتحادیه در آنها چربش مییابد و ملاحظات درازمدت و وسیع سیاسی را تحت الشعاع قرار میدهد، به بیراهه میروند. آیا آنهاهم تأکیدات لنین درباره محدودیت سیاست تریدیونیونی (اتحادیه ای) کارگری در "چه باید کرد" از نظر آقای مقدم اعتبار خود را از دست داده است؟ بنظر میرسد مقدم با نوعی تأیید از تقویت اتحادیه ها در حزب کارگر انگلیس حرف میزند. اگر چنین است، رفرمیسم حزب کارگر انگلیس آیا تصادفی بوده است و آیا همین غلبه سیاست تریدیونیونی در آن نقشی نداشته است؟ آقای مقدم که مدام به خصلت ضد کمونیستی غالب اتحادیه های اروپائی و آمریکائی اشاره میکند، فراموش میکند که احزابی از نوع حزب کارگر انگلیس دقیقاً به این دلیل در ضد کمونیسم شان ثابت قدم بودند که توانسته اند حزب اتحادیه ها باشند و کارگران را در افقهای اتحادیه ای زندانی سازند. در واقع در غرب بدون این نوع گره زدن اتحادیه ها و احزاب سوسیال لیبرال و سوسیال دمکرات بهم، نمیشد در مقابل کمونیسم ایستادگی کرد. و یکی (و فقط البته یکی) از دلایلی که اکنون این احزاب، اتحادیه کارگری را از سر خودشان وامیکنند دقیقاً این است که خطر فعلاً از بالای سرشان رد شده است و در دنیای بعد از "جنگ سرد" نیازی چندان به اتحادیه های کارگری وجود ندارد. ثالثاً قانونمندی تشکل و مبارزه کارگری این است که احزاب کمونیست (اگر البته در راستای منافع کل طبقه کارگر حرکت کنند) قاعدتاً منافع درازمدت کل طبقه را بیشتر از اتحادیه ها میتوانند نمایندگی کنند. ولی در سطح اقتصادی (واژه جمله اتحادیه) معمولاً منافع کوتاه مدت کارگران با برجستگی بیشتری مطرح میشود. این یک گرایش و قانونمندی عینی است و البته تحت شرایطی میتواند خود را نشان بدهد، این گرایش را مثل هر گرایش و قانونمندی قابل بررسی در حوزه های مختلف علوم اجتماعی فقط با گفتن اینکه "بستگی دارد به این که این تشکلهای چه اهداف و سیاستهایی دارند" نمیشود نادیده گرفت. یک اتحادیه میتواند در شرایطی مواضع کاملاً رادیکال داشته باشد، حتی در یک مسئله سیاسی. و یک حزب کمونیست کاملاً با پرنسیپ و انقلابی میتواند در حوزه ای مواضع کاملاً نادرستی اتخاذ کند، ولی در مجموع یک حزب کارگری کمونیست، افقهای وسیعتری را در برابر خود قرار میدهد تا یک اتحادیه کارگری: بنابراین آنجا که این دو کاملاً در هم میروند و یکی در دیگری تا آن حد نفوذ میکند که کارکرد آنها مختل میسازد، ما با اختلالی در رابطه مبارزه سیاسی و اقتصادی روبرو هستیم. از این اختلال که در مواردی نیز میتواند احیاناً ثمرات مثبتی داشته باشد، نمیشود بخاطر آن ثمرات مثبت موردی و گذرا دفاع کرد. بلکه باید قانونمندی و گرایش

عمومی را در مد نظر داشت و تحت شرایط مشخص و بعنوان استثنائی برقاعده آنرا بدلیل ثمرات مثبتی که میتواند داشته باشد پذیرفت. ولی آقای مقدم این قانونمندی را انکار میکند، به بهانه اینکه در فلان یا بهمان مورد ممکن است این نادیده گرفتن ثمرات مثبتی در برداشته باشد. (۷) آقای مقدم به این نظر ما که "بهترین راه مبارزه علیه بوروکراسی اتحادیه، مبارزه علیه آریستوکراسی کارگری و پذیرش آزادی اتحادیه است" ایراد میگیرد و آنرا تحریف میکند و میگوید "منظورش این است که تنها یک اتحادیه در کشور وجود نداشته باشد" در پاسخ به این ایراد آقای مقدم هم باید گفت: ما در آنجا دو چیز گفته ایم، آزادی اتحادیه و مبارزه موثر علیه آریستوکراسی کارگری. در اینجا اصلاً صحبتی از تعدد اتحادیه و بهتر بودن آن نشده است. "آزادی اتحادیه" با "تعدد اتحادیه" فرق روشن و آشکاری دارد که فقط یک تحریف گو میتواند آنرا پوشاند. ما از تعدد اتحادیه های کارگری دفاع نمیکنیم ولی قاطعانه از "آزادی اتحادیه" دفاع میکنیم، یعنی حق هر کارگر برای شرکت و عدم شرکت در یک اتحادیه و حق او برای ایجاد اتحادیه جدید، آزادی اتحادیه را بمعنای تعدد اتحادیه فهمیدن مثل این میماند که وقتی کسی از حق طلاق دفاع کند، بگویند که فلانی از طلاق دفاع میکند. (۸) مقدم از مقاله ما این جمله را نقل کرده است "سازماندهی حزبی کارگران اساساً وسیله ای است برای کمک به بازتولید مبارزه اتحادیه ای و یکی از شرایط دوام و بقاء مبارزه اتحادیه ای این است که سازماندهی حزبی کارگران تحت هیچ شرایطی منطق مبارزه اتحادیه ای را نادیده نگیرد." و سپس در رد آن مینویسد "منظورش از سازماندهی حزبی کارگران سازماندهی کارگران در یک حزب کمونیستی است بنابراین باید گفت سازماندهی حزبی کارگران اساساً وسیله ای برای انقلاب کارگری است و نه اساساً برای کمک به بازتولید مبارزه اتحادیه ای". ما در آن مقاله بطور مبسوط نوشته بودیم که مبارزه اقتصادی لازم است، اما کافی نیست. مبارزه سیاسی لازم است، اما کافی نیست. مبارزه فرهنگی لازم است، اما کافی نیست. جنبش کارگری باید نه در نادیده گرفتن هریک از این جبهه ها، بلکه در سه جبهه متحد و همبسته علیه سرمایه داری و برای سوسیالیسم مبارزه کند. بعلاوه ما در آن نوشته محدودیتهای مبارزه اتحادیه ای را بطور مشروح تشریح کرده بودیم. اما با همه این توصیفات، آقای مقدم یک جمله از مقاله ما را از متن کلی و خارج از جوهر واقعی آن جدا کرده و اینطور وانمود میکند که گویا راه کارگر در سطح مبارزه اتحادیه ای متوقف شده و "برای انقلاب کارگری" مبارزه نمیکند. و یا میگوید "سازماندهی حزبی در خدمت بازتولید مبارزه اتحادیه ای" نیست. هرکس جمله ما را جدا از متن کلی آن مطالعه کند احتمالاً به همان دریافت آقای مقدم خواهد رسید. درحالیکه ما در آنجا قصد بررسی رابطه حزب با طبقه را مدنظر داشتیم نه اهداف مبارزه حزبی را. ما در آن متن میخواستیم بگوئیم که حزب وسیله است و سازمانیابی طبقه هدف. ما در آنجا اهداف سازمانیابی حزبی را تعریف نمیکردیم بلکه قصدمان این بود که بگوئیم سازماندهی حزبی وسیله ای در خدمت سازمانیابی طبقه باید باشد. صد البته سازمانیابی حزبی نمیتواند و نباید در حد سازمانیابی اتحادیه ای متوقف شود و در آن سطح درجا زند. آیا ما با این تز مخالفتی داریم؟ پاسخ قطعاً منفی است بهترین نمونه مراجعه به همان مقاله مورد نقد آقای مقدم است که اگر بدون غرض ورزی مورد مطالعه قرار گیرد، ضرورت مبارزه در سه عرصه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی در آن تشریح شده است.

تشکل مستقل کارگری و کار مخفی

آقای مقدم میگوید "گفته میشود که در کشورهای دیکتاتوری چون دولتها احزاب و سازمانهای چپ

را تحمل نمیکنند لذا تشکلهای کارگری نزدیک به آنها را نیز تحمل نمیکنند. بنابراین تشکل کارگری باید مستقل از این احزاب باشد تاوقتی آنها غیرقانونی میشوند و مورد حمله قرار میگیرند تشکلهای کارگری از حمله مصون بمانند. این استدلال میخواید با زبان خوش به کارگران اعلام کند که کمونیسم در کشورهای با حکومت دیکتاتوری ممنوع است و کارگران باید آنها درک کنند خودشان چپی نباشند و دور و بر احزاب و جریانات چپ هم پیدایشان نشود و گرنه باید شاهد دستگیری، زندان و شکنجه و انحلال اتحادیه شان باشند. این یک فریب است... غیرعملی است... این استدلال در خدمت این قرارداد که کارگران را از احزاب و سازمانهای چپ جدا کند تا رژیم با دشواری کمتری ابتدا احزاب و سازمانهای چپ را سرکوب کند و سپس به سراغ تشکلهای کارگری برود. مخاطب و فاعل حرفهای آقای مقدم در این نوشته معلوم نیست که چه کسانی هستند. اما فکر میکنیم پاره ای از نکات طرح شده حاوی ملاحظه تاکتیکی پرتی نیست، و همه فعالان کارگری و چپ نه تنها آنها بطور ضمنی قبول دارند، بلکه سعی میکنند در تمام حرکاتشان، این نوع ملاحظات را در نظر بگیرند. مخالفت مقدم با این ملاحظه تاکتیکی نشاندهنده پرت بودن او از دنیای واقعی و درعین حال غوطه خوردن اش در عمق سفسطه گری است. اولاً درکشورهایی با حکومتهای دیکتاتوری لازم نیست کارگران را کسی متوجه کند که کمونیسم و یا هر نوع جنبش مترقی رادیکال ممنوع است. هر کارگری که در دو اعتصاب شرکت کند، نه بصورت کلی، بلکه بصورت مشخص و رویارو با این ممنوعیت برخورد میکند و حساسیت دیکتاتوری را نسبت به آن در مییابد. ثانیاً هر آدم جدی که بخواهد یک حرکت و تشکل کارگری سازمان بدهد، اولین چیزی که به آن فکر میکند، جور کردن محملهایی است که آن تشکل باید داشته باشد تا بتواند به موجودیت اش ادامه بدهد. و این استتار کردن فقط در مورد اتحادیه مطرح نیست، شما برای هر کار سیاسی- علنی، ناگزیر هستید که برای آن محمل داشته باشید تا سرکوب نشود. ثالثاً استعداد خاصی نمیخواهد تا آدمی این حقیقت ساده را دریابد که یک تشکل اقتصادی در یک دیکتاتوری غالباً (والبته نه همیشه) راحت تر از یک تشکل سیاسی و حزبی تحمل میشود. بنابراین لازم نیست آقای مقدم دنبال گوینده چنین نظری بگردد و آنها را صیغه فعل مجهول بیاورد "که گاهاً شنیده میشود"، درحال حاضر در ایران یک تشکل کارگری حتماً باید این نکته را در نظر داشته باشد و گرنه به سرعت سرکوب میشود و در بین کارگران نیز منزوی میگردد.

نظرات اثباتی آقای مقدم

آقای مقدم میگوید "چگونگی رابطه یک تشکل کارگری با احزاب مسئله داخلی یک تشکل کارگری است و به دولت ربطی ندارد. این تنها کارگران و تشکل هستند که نوع رابطه خود را با احزاب تعیین میکنند." این سخن اگرچه زیر فشار بحثهای طرفداران استقلال اتحادیه از احزاب و دولت مطرح شده و بسیار هم دیر و ناقص و دم بریده، معهذا حرف درستی است. ما نیز فکر میکنیم که نفوذ هر حزب در داخل یک اتحادیه باید از طریق پذیرش آزاد اعضای خود آن اتحادیه باشد، و این نه به دولت مربوط میشود و نه به دیگران که آنها غیرم شروع قلمداد کنند. نگرانی آقای مقدم نیز در مورد مداخله و بهانه جوئیهای دولت در صورتی میتواند برطرف شود که اصل آزادیهای بی قید و شرط سیاسی در جامعه پذیرفته شده و جاافتاده باشد. از جمله الزامات آن نیز یکی اینست که حزب کمونیست کارگری باید آزادیهای بی قید و شرط سیاسی را منوط به "منافع و مصالح" پرولتاریا نکند و تردیدی نکند که این

پذیرش اصولاً و اساساً به نفع پرولتاریاست و بیش از همه به نفع پرولتاریاست. آقای مقدم میگوید "از نظر ما اینکه یک شکل کارگری تحت نفوذ یک حزب باشد و یا یک رابطه تنگاتنگ سیاسی، تشکیلاتی و مالی با یک یا چند حزب داشته باشد، بخودی خود اشکالی ندارد"، برخلاف این نظر ما براین باوریم که چنین رابطه ای دارای اشکال است و اشکال آن نیز، یک اشکال حقوقی و قانونی نیست که مثلاً خطر آن وجود دارد که دولت یا حزب یا هرکسی اتحادیه را مورد بازخواست قرار دهد. اشکال عمده از نظر منطق سازماندهی طبقاتی پرولتاریاست، اشکالی که صرفاً از طریق اقناع و تبلیغ میشود آنرا طرح و حل کرد. وما وظیفه خود میدانیم که به چنین احزاب و اتحادیه هائی بگوئیم و قانع شان کنیم که این "رابطه تنگاتنگ" کشار در بطن خودتناقضاتی ببار میآورد که دودش به چشم کارگران میرود و در مجموع زمینه سازمانیابی هم اتحادیه ای و هم حزبی پرولتاریا را تضعیف میکند. ما با آقای مقدم هم عقیده ایم که نباید در اینگونه موارد به قانون و چماق مقررات قانونی متوسل شد. زیرا معتقدیم این بهانه ای بدست دولت و احزاب بورژوایی یا پرولتری حاکم میدهد که مخالفانش را قلع و قمع کنند. و اضافه میکنیم که این عدم مداخله حتماً در جامعه سوسیالیستی نیز باید رعایت شود و نه آنکه به بهانه هائی چون "مصالح و منافع" پرولتاریا از پذیرش سراسر آن سرباز زد.

مسائل روز جنبش کارگری

آقای مقدم میگوید "ایجاد شکل توده ای کارگران با توجه به اوضاع ایران میرود تا به یکی از مسائل روز جنبش کارگری تبدیل شود". پذیرش این نکته نیز توسط آقای مقدم امر مثبتی است اما در همین رابطه چند ملاحظه وجود دارد که بقرار زیرند اولاً ایجاد شکل کارگری و ضرورت سازمانیابی آن "نمیرود" به مسئله روز تبدیل شود، بلکه مدتهاست به مسئله روز تبدیل شده است. منتهی فعالان جنبش کارگری در داخل زیر سرکوب هنوز نتوانسته اند جوابی مناسب برای این مسئله پیدا کنند و اگر سرکوب نبود، از مدتها پیش حرکت در این جهت آغاز شده بود. اما کسی که بدون پیشداوری حرکات جنبش کارگری را تعقیب کند، متوجه میشود که حرکات در سطح کارخانه ها و سازماندهی در سطح کارگاهها و کارخانجات به بن بست رسیده است. برای اینکه جنبش کارگری بتواند از این حد فراتر برود، حتماً باید به مسائل شکل سراسری بیندیشد. سازمان راه کارگر چند سال است که این ضرورت را یادآوری کرده و بعلاوه مطرح کرده است برای اینکه از این بن بست خارج شویم، باید تلاش شود در سطح سراسری اقدامی صورت گیرد این اقدام باید حتی المقدور علنی باشد تا مرئی و اثرگذار باشد. ثانیاً حالا که آقای مقدم قبول کرده که ایجاد شکل توده ای در جنبش کارگری در ایران دارد به یک مسئله روز تبدیل میشود، بلافاصله باید به این سؤال پاسخ بدهد که آیا این تشکلهای را با چسبیدن به "رابطه تنگاتنگ مالی، سیاسی، تشکیلاتی" میان احزاب و تشکلهای کارگری میشود ایجاد کرد؟ مسلم است که نه. در ایران احزاب چپ و انقلابی همگی زیرزمینی هستند و تا اوضاع و احوال بر چنین منوالی پیش میرود همچنان باید زیرزمینی باشند و خواهند بود. نتیجه طبیعی این وضع محدودیت امکانات و قلت اعضا خواهد بود. همچنین اگر اتحادیه ها و تشکلهای توده ای کارگری بتوانند بنحوی (حتی ژلاتینی) خود را شکل بدهند، در صورتیکه خود را با "روابط تنگاتنگ" به احزاب و سازمانهای چپ تداعی کنند، معلوم است که فاتحه شان خوانده شده است. علاوه براین کارگرانی که به تشکلهای توده ای جلب خواهند شد و آنها را بوجود خواهند آورد، نقداً بدلیل سرکوب نخواهند توانست غالباً عضو

یا هوادار یک سازمان سیاسی باشند و چنین چیزی را هم غالباً نخواهند خواست، زیرا چنین امری خطراتی برایشان ایجاد میکند که آنها را از آن گریزان میسازد. پس اگر مسئله روز جنبش، تشکلهای کارگری- توده ای است، بلافاصله باید دید آیا دفاع از "رابطه تنگاتنگ" حتی از لحاظ اصولی و تئوریک هم که بگذریم، در شرایط مشخص ایران، به نفع جنبش کارگری و جنبش چپ است یا نه؟ ما میگوئیم نه، ولیکن آقای مقدم میگوید هم بدلائل مشخص و هم بدلائل تئوریک و اصولی این امر به نفع جنبش کارگری است.